

نگاهی تازه به زندگی نامه فردوسی

جلال خالقی مطلق

۱

در باره نام و نسب شاعر، جز کنیه او ابوالقاسم و تخلص او فردوسی، نمی توان به قطعیت نظر داد. نام او را در مآخذ گوناگون و نیز در مقدمه برخی از دستنویسهای شاهنامه منصور، حسن، احمد و محمد و نام پدرش را حسن، احمد، اسحاق و فخرالدین و نام نیای او را شرفشاه و فرخ نوشته اند. فتح بن علی بنداری از شاعر با عنوان: «الأمیر الحکیم ابوالقاسم منصور بن الحسن الفردوسی الطوسی» نام می برد.^۱ همچنین در دستنویس فلورانس، در دو صفحه نخستین متن اصلی کتاب، در لوحه های سوم و چهارم و ششم آمده است: «کتاب شاهنامه از گفتار امیر حکیم ملک الکلام... الشعرا ابوالقاسم منصور بن الحسن الفردوسی الطوسی رحمه الله». این همخوانی میان ترجمه بنداری از سال ۶۲۱-۶۲۰ ق (۱۲۲۴-۱۲۲۳ م) و دستنویس فلورانس از سال ۶۱۴ ق (۱۲۱۷ م) در عنوان و کنیه و نام و نام پدر و تخلص و زادگاه شاعر بسیار مهم است و اشاره بر این دارد که در منابع سده های پنجم و ششم شاعر را بدین گونه می نامیدند. از این رو ما می توانیم به احتمال نزدیک به یقین شاعر را ابوالقاسم منصور بن حسن طوسی و تخلص فردوسی بدانیم. پیش از بنداری و دستنویس فلورانس، کهن ترین مأخذی که از اثر شاعر و تخلص و شهر او نام برده است همشهری

۱. بنداری، شاهنامه، ص ۳. درباره اقوال دیگر نک. ریاحی، سرچشمه های فردوسی شناسی، ص

او اسدی طوسی است.^۲ محل تولد او به گزارش نظامی عروضی ده بزرگی به نام باژ (فاز، پاز، پاژ) بود از ناحیه طبران در شهر طوس.^۳ تاریخ تولد شاعر دقیقاً گزارش نشده است، ولی از میان آگاهی‌هایی که شاعر در اثر خود درباره سال خود به دست می‌دهد سه مورد هست که در شناخت تاریخ تولد شاعر از اهمیت بسزایی برخوردار است. نخست در خطبه داستان جنگ بزرگ کیخسرو می‌گوید در ۶۵ سالگی زندگی را در فقر به سر می‌برد و سپس می‌افزاید که در آن هنگام که ۵۸ ساله بود و جوانی را پشت سر نهاده بود فریدون دوباره زنده شد و جهان را گرفت^۴ که منظور شاعر به پادشاهی رسیدن سلطان محمود است. و چون محمود در سال ۳۸۷ ق (۹۹۷ م) به سلطنت رسیده بود و در این سال شاعر ۵۸ سال داشت، پس تاریخ تولد او سال ۳۲۹ ق (۹۴۰ م) می‌گردد. مورد دوم در پادشاهی بهرام بهرامیان است که شاعر خود را یک جا ۶۳ ساله می‌نامد^۵ و این تاریخ را حدود ۷۳۰ بیت پایین‌تر تکرار می‌کند و می‌افزاید که در آن روز آدینه به هرمزد بهمن، یعنی اول بهمن افتاده بود.^۶ بنا بر محاسبه شهبازی، در این سالها که ما از آن سخن می‌گوییم، تنها در سال ۲۷۱ یزدگردی برابر ۱۰۰۳ م است که روز جمعه به اول بهمن افتاده بود.^۷ پس اگر سال ۶۳ را از آن کم کنیم، سال تولد شاعر ۹۴۰ م برابر ۳۲۹ ق می‌گردد. مورد سوم در پایان کتاب است که شاعر سال خود را ۷۱ و سال به انجام رسیدن شاهنامه را ۴۰۰ ق می‌نویسد.^۸ پس شاعر در سال ۴۰۰ ق (۱۰۱۰ م) ۷۱ ساله بوده و لذا باز تاریخ تولد او به سال ۳۲۹ ق (۹۴۰ م) می‌افتد.

درباره شاعر تا پیرامون سال ۳۶۷ ق (۹۷۷ م) که دست به سرایش شاهنامه می‌زند، آگاهی زیادی نداریم، جز همین اندازه که پسر او، چنانکه پایین‌تر خواهد آمد، در سال ۳۵۹ ق (۹۷۰ م) به دنیا آمده بود. پس شاعر باید در سال ۳۵۸ ق (۹۶۹ م) یا پیش از آن ازدواج کرده بوده باشد.

۲. اسدی در گزارشنامه چند بار از زبان ممدوح خطاب به خود می‌گوید (ص ۱۴-۲۰؛ ۱۶/۲۰؛

۳۲-۳۳/۲۱).

بداده‌ست داد سخن‌های نغز	که فردوسی طوسی پاک‌منغز
بدان نامه نام نکو خواسته‌ست	به شهنامه گیتی بیاراسته‌ست
هم اندر سخن چایک‌اندیشه‌یی ...	تو همشهری او را و هم‌پیشه‌یی
که از پیش گویندگان برد گوی ...	به شهنامه فردوسی نغزگوی
تو با گفته خویشت گردانش جفت	اگر زانکه فردوسی این را نگفت
چنان شد، نگویی تو باشد فسوس	دوگویا چنین خواست تا شد ز طوس

۳. نظامی عروضی، چهارمقاله، ص ۴۷.

۴. فردوسی، شاهنامه، چهارم ۴۶/۱۷۲-۴۰.

۵. شاهنامه، ششم ۹/۲۷۶.

۶. شاهنامه، ششم ۶۵۷-۶۵۹/۳۴۱.

۷. شهبازی، فردوسی، ص ۲۹-۲۲.

۸. شاهنامه، هشتم ۸۸۷/۴۸۷؛ ۸۹۴/۴۸۸. نیز نک. صفا، حماسه‌سرایی در ایران، ص ۱۷۳-۱۷۲.

در باره زن شاعر گزارشی در دست نیست. برخی از پژوهندگان همچون یغمائی،^۹ بهار^{۱۰} و صفا^{۱۱} حدس می‌زنند که زنی که شاعر در خطبه داستان بیژن و منیژه^{۱۲} از او نام می‌برد زوجه شاعر است. این حدس بعید نیست، ولی او می‌تواند دلدار خیالی شاعر نیز باشد. در صورتی که این زن را زوجه شاعر بدانیم، پس زن شاعر سواد خواندن داشت و چنگ می‌نواخت. یعنی او مانند خود شاعر از یک خانواده دهقان و از تربیت دختران طبقه دهقانان، از جمله سوادآموزی و برخی هنرهای ظریفه برخوردار بود (برای مقایسه بنگرید به سرگذشت دختران دهقان برزین^{۱۳}). در خطبه پادشاهی هرمزد شاعر شکوه می‌کند که «نگار» او که بهار او بود رفته و با رفتن او باغ را دیگر آرایشی نیست.^{۱۴} احتمال ضعیفی هست که شاعر در اینجا اشاره به درگذشت زن خود کرده باشد. دویست بیتی پیش از آن، در پایان پادشاهی انوشروان، شاعر از ۶۱ سالگی خود سخن می‌گوید.^{۱۵} اگر حدس ما درباره اشاره شاعر به درگذشت زن خود درست باشد و شاعر پادشاهی هرمزد را پس از پادشاهی انوشروان سروده باشد، پس زن شاعر باید در سال ۳۹۰ ق (۱۰۰۰ م) یا پیش از آن درگذشته باشد. شاعر دارای پسری بود که در جوانی در ۲۷ سالگی درمی‌گذرد و در این سال شاعر ۶۷ سال داشت.^{۱۶} پس پسر او در ۳۵۹ ق (۹۷۰ م) یعنی در ۳۰ سالگی شاعر به جهان آمده و در سال ۳۹۶ ق (۱۰۰۶ م) درگذشته بود. به گزارش نظامی عروضی^{۱۷} فردوسی دختری نیز داشت که پس از مرگ شاعر هنوز در حیات بود. در افسانه‌هایی که در مقدمه برخی از دستنویسهای شاهنامه آورده‌اند، از آن جمله در دستنویسهای استانبول مورخ ۷۳۱ ق، قاهره مورخ ۷۴۰ ق، لیدن مورخ ۸۴۰ ق، واتیکان مورخ ۸۴۸ ق، اکسفورد مورخ ۸۵۲ ق و برلین چنین ۸۹۴ ق به شاعر برادر کوچکتری به نام مسعود یا حسین نیز نسبت داده‌اند. ولی اعتبار چنین گزارشهایی ناچیز است. همچنین در بیتی از شاهنامه آمده است: «می لعل پیش آوری روزبه»^{۱۸} که در آن روزبه را هم می‌توان به معنی «نیکبخت» گرفت و هم می‌توان آن را نام شخص دانست و حدس زد که نام خدمتگار شاعر باشد. این واژه در شاهنامه در هر دو معنی به کار رفته است.

۹. فردوسی و شاهنامه او، ص ۳۰.

۱۰. فردوسی‌نامه، ص ۳۹.

۱۱. حماسه سرایی، ص ۱۷۸.

۱۲. شاهنامه، سوم ۳۰۶-۳۰۴.

۱۳. شاهنامه، ششم ۴۸۱-۴۷۸.

۱۴. شاهنامه، هفتم ۱۱/۴۶۶.

که آرایش باغ بنهفته‌یی

نگار، بهار، کجا رفته‌یی

۱۵. شاهنامه، هفتم ۴۴۵/۴۳۲۴.

۱۶. شاهنامه، هشتم ۱۶۸-۱۶۷.

۱۷. چهار مقاله، ص ۵۷.

۱۸. شاهنامه، ششم ۹/۲۷۶.

پژوهندگان داستان بیژن و منیژه را به دلایلی از کارهای جوانی شاعر و حتی پیش از آغاز سرایش شاهنامه دانسته‌اند.^{۱۹} با این حال این داستان نمی‌تواند تنها کار شاعر پیش از آغاز شاهنامه، یعنی تا ۳۸ سالگی شاعر بوده باشد. پس شاعر تا این زمان اشعار دیگری نیز داشته که از دست رفته‌اند. آنچه در تذکرها از قصیده و قطعه و رباعی بدو نسبت داده‌اند^{۲۰} و البته برخی از آنها مشکوک‌اند، احتمالاً بازمانده‌هایی از دیوان از دست‌رفته شاعرند. نولدکه احتمال می‌دهد که شاعر پیش از شاهنامه منظومه دیگری نیز سروده بوده باشد.^{۲۱} در مقابل، امروزه دیگر جای گمانی نیست که منظومه یوسف و زلیخا از شاعر دیگری است.^{۲۲} فردوسی پس از مرگ دقیقی^{۲۳} و یا چنانکه خود در جایی دیگر می‌گوید، پس از سال ۳۶۵ ق (۹۷۶ م)^{۲۴} نظم شاهنامه را آغاز می‌کند. این تاریخ را باید پیرامون سال ۳۶۷ ق (۹۷۸ م) گرفت. این تاریخ را گزارش دیگری نیز تأیید می‌کند. پس از نقل سخن دقیقی در ستایش محمود می‌گوید: سخن را بیست سال نگه داشتیم تا کسی که سزاوار این رنج است پیدا شود و این نامه را به نام او کنم.^{۲۵} و چون محمود در سال ۳۸۷ ق به پادشاهی رسید، پس آغاز سرایش شاهنامه ۳۶۷ ق می‌گردد. البته در اینجا بیست سال عدد گردشده است، ولی اتفاقاً با واقعیت کمابیش همخوانی یافته است. فردوسی نخست قصد داشت که «سوی تخت شاه جهان» روی آورد؛^{۲۶} یعنی به بخارا پایتخت سامانیان رود. محتمل است که دقیقی نظم شاهنامه را به فرمان پادشاه سامانی، یعنی نوح بن منصور (۳۸۷-۳۶۶ ق) و یا پدر او منصور بن عبدالملک (۳۶۶-۳۵۰ ق) آغاز کرده بود. از این رو قصد فردوسی از رفتن به بخارا باید این بوده باشد که شاه سامانی فرمان ادامه کار را به نام او صادر کند، یعنی او از پشتیبانی مالی پادشاه برخوردار گردد و به‌ویژه نسخه‌ای از شاهنامه ابومنصوری، لابد نسخه متعلق به کتابخانه دربار سامانی را که اساس کار دقیقی بوده به دست آورد. اگر این حدس درست باشد، راهبر بر این است که فردوسی باید پیش از آغاز نظم شاهنامه نیز در شاعری به شهرتی رسیده بوده باشد. به

۱۹. صفا، حماسه‌سرایی، ص ۱۷۸-۱۷۷؛ خالقی مطلق، سخن‌های دیرینه، ص ۳۹۳ به جلوه؛ همو، یادداشت‌های شاهنامه، بخش دوم، ص ۹۱-۱۲۰.

۲۰. این اشعار را هرمان اته گردآوری کرده است (— منابع، زیر Ethé). نیز نک. تقی‌زاده، «شاهنامه و فردوسی»،

ص ۱۳۲ به جلوه.

۲۱. نولدکه، حماسه ملی ایران، ص ۲۶ (ترجمه فارسی، ص ۵۶).

۲۲. شیرانی، چهار مقاله بر فردوسی و شاهنامه، ص ۲۷۶-۱۸۴؛ نفیسی، «مقدمه» بر حماسه ملی ایران، ص ۴-۵.

۲۳. شاهنامه، یکم، ۱۳.

۲۴. شاهنامه، هشتم ۸۷۷/۴۸۶.

۲۵. شاهنامه، پنجم ۱۰۵۷/۱۷۷-۱۰۵۳.

۲۶. شاهنامه، یکم، ۱۳/۱۳۵.

هر حال، شاعر مدتی را در دودلی و مشورت با این و آن می‌گذرانند و یا به گفته خود او «ببرسبدم از هر کسی بی‌شمار»^{۲۷} تا اینکه دوست و همشهری مهربانی که رأی شاعر را در سرایش شاهنامه پسندیده بوده، دفتر «پهلوی»، یعنی کتاب حماسی شاهنامه منشور ابومنصوری یا همان «نامورنامه شهریار» را که شاعر شرح تألیف آن را قبلاً آورده است^{۲۸} در اختیار شاعر می‌گذارد و او را به سرودن آن تشویق می‌کند.^{۲۹} شاعر در آغاز کار از پشتیبانی مالی منصور پسر ابومنصور عبدالرزاق نیز برخوردار می‌گردد^{۳۰} ولی این دوران رفاه با گرفتار شدن منصور در سال ۳۷۷ ق (۹۸۷ م) که به قتل او می‌انجامد به پایان می‌رسد.^{۳۱} به گزارش شاعر، منصور مردی بخشنده و جوانمرد و وفادار بود و شاعر را گرمی می‌داشت و به او کمک مالی می‌کرد. در سراسر شاهنامه این تنها باری است که شاعر از دریافت کمک مالی از کسی صریحاً سخن می‌گوید و چون فردوسی این سخن را پس از مرگ منصور سروده، پس سخنی برای خوشایند مدوح نگفته است و نیز از آنجا که شاعر حتی پس از افزودن مدح محمود به دیباچه شاهنامه، مدح منصور را برنداشته است، درجه احترام و علاقه فردوسی را به منصور نشان می‌دهد. فردوسی پس از مرگ ایرج، آنجا که زبان به اندرز می‌گشاید، «مرد خرف‌گشته» ای را به علت کشتن شاهان بیگناه سرزنش می‌کند.^{۳۲} در اینجا نیز بعید نیست که منظور فردوسی از «مرد خرف‌گشته» کایه به کشته‌شده منصور و از شاه بیگناه اشاره به خود منصور باشد، یعنی شاعر منصور را با ایرج و کشته‌شده او را با سلم و تور مقایسه می‌کند. به هر روی، سال ۳۷۷ ق (۹۸۷ م) را، که در آن منصور را در نیشابور دستگیر کرده و به بخارا برده و سربیه نیست می‌کنند، باید نقطه عطفی در زندگی فردوسی دانست. از این زمان به بعد در شاهنامه هیچ گزارشی که اشاره به رفاه مادی و آسودگی خیال شاعر باشد نیست، مگر گله‌های فراوان او از پیری و تنگدستی و نگرانی و مصیبت مرگ فرزند. با این همه، شاعر موفق می‌شود که در سال ۳۸۴ ق (۹۹۴ م)، یعنی سه سال پیش از روی کار آمدن محمود نخستین نگارش شاهنامه را به

۲۷. شاهنامه، یکم ۱۳/۱۳۷.

۲۸. شاهنامه، یکم ۱۲-۱۱.

۲۹. شاهنامه، یکم ۱۴/۱۴۴-۱۴۰.

۳۰. شاهنامه، یکم ۱۴/۱۵۴-۱۴۶.

۳۱. شاهنامه، یکم ۱۵-۱۴. درباره او نک. خالقی مطلق، «یکی مهتری بود گردنفران» و «جوان بود و از گوهر پهلوان»، در: سخن‌های دیرینه.

۳۲. شاهنامه، یکم ۱۲۱/۵۱۴-۵۱۱.

وزان پس ندادی به جان زینهار
برین آشکارت بیاید گریست
ز بهر جهان دل پر از داغ و درد
ازین دو ستمگاره اندازه گیر

جهاننا بپروردیش در کنار
نهانی ندانم ترا دوست کیست
تو نیز ای به خیره خرف‌گشته مرد
چو شاهان کشی بی‌گنه خیرخیر

پایان برساند.^{۳۳} روشن است که در دیباچهٔ این نگارش نخستین، مدح محمود نبود و احتمالاً مدح و مرثیهٔ منصور مفصل‌تر از این بود که اکنون هست و چه بسا که شاعر نگارش نخستین شاهنامه را نیز به نام منصور کرده بوده باشد. به هر روی، شاعر با این نگارش نخستین کار خود را پایان یافته نمی‌داند، بلکه تا شانزده سال دیگر به تکمیل آن می‌پردازد.

تاریخ تقریبی برخی از بخشهای شاهنامه را می‌توان از راه بررسی ویژگیهای سبکی آن نشان داد. دربارهٔ داستان بیژن و منیژه پیش از این سخن رفت. همچنین چهار پادشاهی نخستین کتاب از کارهای نخستین شاعر هنگام سرودن شاهنامه به شمار می‌رود.^{۳۴} گذشته از این، گاه شاعر در سخن خود به مناسبتهایی تاریخی را قید می‌کند که اگر افزودهٔ بعدی شاعر نباشد، تاریخ سرودن داستانی را بر ما روشن می‌سازد. بدین ترتیب می‌دانیم که شاعر در ۵۸ سالگی خود، یعنی در سال ۳۸۷ ق (۹۹۷ م) یا کمی پس از آن داستان سیاوخش را^{۳۵} سروده و در ۵۹ سالگی و یا چنانکه خود می‌گوید نزدیک ۶۰ سالگی، یعنی در سال ۳۸۸ ق (۹۹۸ م) داستان کین سیاوخش را^{۳۶} که ادامهٔ داستان پیشین است سروده است. در این زمان شاعر دیگر آن جوان خوشگذران و توانگری که در خطبهٔ بیژن و منیژه دیدیم نیست، بلکه از تنگدستی و پیری و ضعف چشم و درد پا شکایت دارد و بر روزگار جوانی دریغ می‌خورد و در عین حال آرزوی او این است که چندان بماند که کار شاهنامه را به پایان رساند.^{۳۷} یک سال پس از آن، یعنی در سال ۳۸۹ ق (۹۹۹ م) شاعر در ۶۰ سالگی نظم پادشاهی انوشروان را آغاز کرده است و بار دیگر از پیری و درد پا و ضعف چشم و ریزش دندان شکایت دارد و بر روزهای جوانی دریغ می‌خورد.^{۳۸} با این حال، در این سال بسیار پرکار است و تا ۶۱ سالگی، یعنی در سال ۳۹۰ ق (۱۰۰۰ م) از پادشاهی انوشروان که نزدیک ۴۵۰۰ بیت است، نزدیک ۴۳۰۰ بیت آن را سروده است. شاعر معتقد است که در چنین سنی دیگر خوردن می‌نمکی ندارد و از خداوند آرزو دارد که بدو زمان دهد تا کار شاهنامه را به پایان رساند.^{۳۹} دو سال بعد، یعنی در سال ۳۹۲ ق (۱۰۰۲ م) شاعر را در کار سرودن پادشاهیهای بهرام بهرامیان تا

۳۳. بنداری، *الشاهنامه*، ج ۲، ص ۲۷۶؛ خالقی مطلق، «معرفی و ارزیابی برخی از دستویسهای شاهنامه».

۳۴. خالقی مطلق، *سخنهای دیرینه*، ص ۴۰۳.

۳۵. شاهنامه، دوم ۱۲/۲۰۲.

۳۶. شاهنامه، دوم ۱/۳۷۹.

۳۷. شاهنامه، دوم ۱۲/۳۸۰-۱۰.

که چندان گذر یابم از روزگار
به گیتی بمانم یکی داستان
ز من جز به نیکی نگیرند یاد

همی خواهم از روشن کردگار
کزین نامورنامهٔ باستان
که هر کس که اندر سخن داد داد

۳۸. شاهنامه، هفتم ۱/۸۷ به جلو.

۳۹. شاهنامه، هفتم ۴۳۲۴/۴۴۵.

شاپور ذوالاکتاف می‌بینیم، یعنی جمعاً چهار پادشاهی، ولی تنها کمی بیش از ۷۰۰ بیت. معلوم نیست که در آن سال چه رخ داده که شاعر کمتر کار کرده است و دارای احوال خوش‌تری است. چون هم در آغاز پادشاهی نخستین و هم در پایان پادشاهی چهارمین، شاعر خواستار نوشیدن می است. ۴۰ ولی این دوران خوش دیری نمی‌پاید چون دو سال بعد، یعنی در سال ۳۹۴ ق (۱۰۰۴ م) که شاعر در ۶۵ سالگی است، در خطبه داستان جنگ بزرگ کیخسرو، در ضمن مدح بلیغانه‌ای از محمود ارزش کار خود را به او گوشزد می‌کند و در عین حال با لحنی نومیدانه از تنگدستی و ناتوانی خود شکایت دارد و از وزیر محمود فضل بن احمد اسفراینی درخواست می‌کند که واسطه شود تا سلطان بدو کمک کند. ۴۱ سال ۳۹۶ ق (۱۰۰۶ م) که شاعر ۶۷ سال دارد، تلخ‌ترین ایام زندگی شاعر است چون در این سال است که پسر ۳۷ ساله او از جهان می‌گذرد. شاعر در مرثیه‌ای، با سخنی بسیار ساده و صمیمی، ولی سخت اندوه‌بار بر مرگ پسر سوگواری می‌کند و از اینکه او پدر پیر را تنها گذاشته و رفته است گله می‌کند و برای پسر آموزش می‌طلبد. ۴۲ آنچه در این مرثیه به‌ویژه جلب توجه می‌کند این مصراع است که شاعر درباره پسر خود می‌گوید: «همی بود همواره با من درشت». ۴۳ آیا میان پدر و پسر اختلافی وجود داشت؟ و بر سر چه؟ آیا پسر ذاتاً جوانی تندخو بود؟ و یا اینکه خود شاعر سخنی از سر بدخلقی و اندوه می‌گوید؟ هر پاسخی که بدهیم حدسی بیش نخواهد بود. شاعر هنگام سرودن این مرثیه در میانه پادشاهی خسرو پرویز است. حدود ۱۵۰۰ بیت پایین‌تر در پایانهای همین پادشاهی می‌گوید که سال او از ۶۶ درگذشته است ۴۴ که ظاهراً با گزارش پیشین نمی‌خورد. ولی با توجه به نیاز قافیه و اینکه شاعر اعداد را چندان دقیق به کار نبرده است، می‌توان نتیجه گرفت که شاعر پادشاهی خسرو پرویز را که در تصحیح نگارنده ۴۱۰۷ بیت است، در سالهای ۳۹۶-۳۹۵ ق (۱۰۰۶-۱۰۰۵ م) در ۶۶-۶۷ سالگی سروده بوده است. در همین پادشاهی خسرو پرویز، شاعر گله می‌کند که محمود به علت بدگویی حسودان به داستانهای شاهنامه توجه نکرده است و شاعر از سالار شاه، یعنی برادر او نصر، درخواست می‌کند که واسطه

۴۰. شاهنامه، ششم ۹/۲۷۶ و ۳۴۱/۶۵۹-۶۵۷:

می لعل پیش آور ای روزبه
چو آدینه هرزرد بهمن بود
و: می لعل پیش آرم، هاشمی
چو شست و سه شد سال و شد گوش کر
چو شد سال گوینده بر شست و سه
برین کار فنج نشین بود
ز بیشی که خنیش نگبرد کمی
ز گیتی چرا جویم آیین و فر

۴۱. شاهنامه، چهارم ۱۷۴-۱۶۹.

۴۲. شاهنامه، هشتم ۱۶۸-۱۶۷.

۴۳. شاهنامه، هشتم ۱۶۷/۲۱۹۰.

شود تا مگر نظر محمود برگردد.^{۴۵} از این گزارش روشن می‌گردد که فردوسی پیش از آنکه همه شاهنامه را به غزنه ببرد یا بفروشد، قبلاً برخی از داستانهای آن را جداگانه فرستاده بود، ولی از سوی محمود صلح‌ای به او نرسیده بود. در دیگر مدایح شاعر نیز هیچ اشاره‌ای به اینکه از سوی محمود یا دیگر بزرگان دربار او چون برادرش نصر و سپهدار طوس ارسلان جاذب یا بزرگ دیگری کمکی به شاعر رسیده باشد نیست. در پایان شاهنامه شاعر گله دارد که بزرگانی می‌آمدند و اشعار او را برای خود می‌نوشتند و جز «احسنت» چیزی از آنان به شاعر نمی‌رسید، و تنها علی دیلم و بودلف از آنها بهره می‌بردند.^{۴۶} این دو تن به گفته نظامی عروضی به ترتیب کاتب و راوی شاهنامه بودند.^{۴۷} پس در صورت درستی گزارش نظامی عروضی، تفسیر سخن شاعر درباره این دو تن چنین است که آنها از راه کتابت و روایت بخشهایی از شاهنامه برای بزرگان شهر طوس، مزدی از قبیل کار شاعر می‌بردند. تنها کسی که به شاعر کمک می‌کرد حیّی قتیبه بود که در شغل عامل طوس شاعر را از مالیات معاف می‌نمود و از این رو شاعر او را با صمیمیت می‌ستاید و او را «آزاده» می‌نامد.^{۴۸} ستایش شاعر از این مرد یک بار دیگر این نظر را تأیید می‌کند که اگر از سوی محمود یا بزرگی دیگر کمکی به شاعر رسیده بود ناگفته نمی‌ماند. به‌ویژه یاد نکردن از کمک سلطان - در صورتی که چنین کمکی انجام گرفته بود - و حتی به جای آن گله کردن از بی‌توجهی سلطان به کار شاعر، کاری نبود که تنها با ناسپاسی شاعر توجیه‌پذیر باشد، بلکه چنین کاری برای شاعر حتماً عواقبی در پیش داشت. سرانجام شاعر شاهنامه را در ۷۱ سالگی در ۲۵ اسفند سال ۴۰۰ ق (برابر ۸ مارس ۱۰۱۰ م) به پایان می‌رساند.^{۴۹} کل زمانی را که فردوسی بر سر شاهنامه گذاشته بود، نظامی عروضی^{۵۰} و

۴۵. شاهنامه، هشتم ۲۶۰-۲۵۹/۳۳۹۸-۳۳۸۷:

به گیتی ز شاهان درخشنده‌یی،
ز بدگوی و بخت بد آمد گناه
تبه شد بر شاه بازار من
بخواند، ببیند به پاکیزه‌مغز،
کزو دور بادا بس بدگمان
مگر تخم رنج من آید به بار

... چنین شهریاری و بخشنده‌یی
نکرد اندرین داستان‌ها نگاه
حسد کرد بدگوی در کار من
چو سالار شاه این سخن‌های نغز
ز گنجش من ایدر شوم شادمان
وزان پس کند یاد بر شهریار

۴۶. شاهنامه، هشتم ۴۸۶.

۴۷. نظامی عروضی، چهارمقاله، ص ۴۸.

۴۸. شاهنامه، هشتم ۴۸۶/۸۸۴-۸۸۴.

۴۹. شاهنامه، هشتم ۴۸۷/۸۸۷ و ۴۸۸/۸۹۴-۸۹۳:

همی زیر بیت اندر آرم فلک
به ماه سپندارمذ روز ارد
به نام جهانداور کردگار

چو سال اندر آمد به هفتاد و یک
سر آمد کنون قصه یزدگرد
ز هجرت شده پنج هشتاد بار

۵۰. چهارمقاله، ص ۴۷ و ۵۱.

عطار^{۵۱} بیست و پنج سال نوشته‌اند، ولی در هجوتنامه سه بار سخن از سی سال و یک بار سخن از سی و پنج سال است.^{۵۲} اگر آغاز کار شاهنامه را سال ۳۶۷ ق (۹۷۷ م) و پایان آن را سال ۴۰۰ ق (۱۰۱۰ م) بگیریم، به سی و سه سال می‌رسیم و اگر کار شاعر را پیش از سال ۳۶۷ ق که بر سر نظم داستان بیژن و منیژه به خط معمولی گذاشته است بدان بپذیریم، رقم سی و پنج سال به حقیقت نزدیک‌تر است. گذشته از این، دور نیست که شاعر پس از سال ۴۰۰ ق نیز حک و اصلاحاتی در کار خود کرده باشد. در حقیقت در شاهنامه بیتهایی هست که به عقیده پژوهندگان به رویدادهای سال ۴۰۱ ق اشاره دارند.^{۵۳} احمد آتش از این هم فراتر رفته و می‌گوید چون فردوسی هنگام مدح محمود در دیباجة شاهنامه، در جزو متصرفات او از کشمیر و قنوج نام می‌برد^{۵۴} و این سرزمینها را محمود نخستین بار به ترتیب در سالهای ۴۰۶ و ۴۰۹ ق فتح کرده بود، پس تجدید نظر نهایی در شاهنامه و فرستادن آن به غزنه در سال ۴۰۹ یا ۴۱۰ ق انجام یافته بود. او سپس نتیجه می‌گیرد که محمود صله شاعر را فرستاده بود، ولی این صله پس از مرگ شاعر در سال ۴۱۱ ق (۱۰۲۰ م) به طوس رسیده بود.^{۵۵} ولی آتش نظر خود را مطلقاً براساس نامهای کشمیر و قنوج ساخته است که در این مدیحه در کنار نامهای دیگری چون روم، هند، سند، ایران، توران و چین آمده‌اند و هیچ اشاره‌ای به فتح این دو سرزمین به دست محمود نیست.^{۵۶} و اگر در نظر بگیریم که در شاهنامه بیش از ۲۰ بار دیگر از کشمیر و بیش از ۳۰ بار دیگر از قنوج نام رفته است، روشن می‌گردد که از این دو نام جغرافیایی، مانند نامهای دیگری که یاد شد، تنها برای توصیف قدرت محمود در مدیحه او استفاده شده است و از ذکر آنها هیچ نتیجه تاریخی نمی‌توان

۵۱. عطار، الهی‌نامه، ص ۳۶۷؛ همو، اسرارنامه، ص ۳۲۰۴/۱۸۹.

۵۲. مل (Mohl)، «مقدمه» بر شاهنامه، ص ۸۹، بیت ۱۱؛ ص ۹۰، بیت ۱۱ و ۲۰؛ ص ۹۱، بیت ۴.

چنین رنج بردم به امید گنج	به سی سال اندر سرای سپنج
به درویشی و ناتوانی و رنج	کنون سال بگذشت بر سی و پنج
عجم زنده کردم بدین پارسی	بسی رنج بردم بدین سال‌سی
که شاهم ببخشد به پاداش گنج	چو سی سال بردم به شهنامه رنج

۵۳. شاهنامه، ششم ۳۶-۳۸/۱۲۶.

یکی آنرین بود بر شهریار	گذشته ز شوال ده با چهار
که فرمان بد از شاه با قر و تاج	ازین مزده داد و نیم خراج
ز دیندار بیدار و از مرد کیش	که سالی خراجی نخواهند بیش

که گویا اشاره به بخشش خراج در سال ۴۰۱ ق به سبب شدت قحطی در آن سال است که عتبی (تاریخ یمنی، یازدهم، ص ۱۹۲ به جلوه‌گزارش کرده است. نک. نقی‌زاده، «شاهنامه و فردوسی»، ص ۱۰۰، ح ۳.

۵۴. شاهنامه، یکم ۱۷۹/۱۷ و ۱۸۳.

۵۵. آتش، «تاریخ نظم شاهنامه...»، ص ۱۶۸-۱۵۹ (ترجمه فارسی، ص ۶۶-۶۲).

۵۶. شاهنامه، یکم ۱۸-۱۵.

گرفت. بدین ترتیب آگاهی ما پس از سال ۴۰۰ ق (۱۰۱۰ م) درباره زندگی شاعر محدود به آن چیزی است که نظامی عروضی گزارش کرده است. به گفته نظامی عروضی، پس از انجام سرایش شاهنامه، علی دیلم آن را در هفت مجلد می نویسد و فردوسی با راوی خود ابودلف به غزنین می رود و در آنجا به یاری وزیر سلطان احمد حسن کاتب (یعنی احمد بن حسن میمندی بلقب به شمس الکفّاء، درگذشته به سال ۴۲۴ ق) کتاب را به محمود عرضه می کند، ولی به علت سعایت حسودان و اعتقاد مذهبی شاعر به پسند سلطان نمی افتد و از این رو صله شاعر را تنها پنجاه هزار درم می بزنند و از این مبلغ نیز سرانجام به شاعر بیست هزار درم بیشتر نمی رسد. فردوسی از این بابت سخت می رنجد و به گرمابه می رود و پس از بیرون آمدن فقاعی می خورد و صله سلطان را میان فقاع فروش و گرمابه بان تقسیم می کند. پس از آن از ترس مجازات محمود شبانه از غزنین می گریزد. نخست در هرات شش ماه در دکان اسماعیل وراق پدر ازرقی شاعر پنهان می شود و سپس به طبرستان به نزد سپهبد شهریار از آل باوند پناه می برد. شاعر در طبرستان صد بیت در هجای محمود می سراید، ولی امیر طبرستان آن هجو را به صد هزار درم می خرد و آن را نابود می کند و از آن هجو تنها شش بیت (که گویا در افواه مانده بوده است) می ماند که نظامی عروضی آن را نقل کرده است. سالها پس از آن، به سبب اتفاقی که نظامی عروضی آن را شرح داده است، محمود از رفتار خود با شاعر پشیمان می شود و به سفارش همان وزیر چند شتر بار نیل به بهای شصت هزار درم برای شاعر به طوس می فرستد، ولی هنگامی که شتران از دروازه رودبار به طوس درمی آیند، جنازه فردوسی را از دروازه رزان بیرون می برند. در گورستان، واعظ طیران از به خاک سپردن جنازه شاعر در گورستان مسلمانان، بدین بهانه که او رافضی، یعنی شیعی مذهب است جلوگیری می کند و ناچار شاعر را در باغ شخصی خود او به خاک می سپارند و چنانکه نظامی عروضی گزارش کرده است، او خاک شاعر را در سال ۵۱۰ ق (۱۱۱۶ م) زیارت کرده بود.^{۵۷} به گزارش نظامی عروضی، از فردوسی تنها یک دختر مانده بود و شاعر صله سلطان را برای جهاز آن دختر می خواست. ولی دختر او پس از مرگ پدر صله سلطان را نپذیرفت تا اینکه به فرمان محمود با آن پول رباط چاهه را در نزدیکی طوس بر راهی که از نشابور به مرو می رفت ساختند.^{۵۸}

سال درگذشت شاعر را دولشاه سمرقندی سال ۴۱۱ ق (۱۰۲۰ م)^{۵۹} و حمدالله مستوفی^{۶۰} و نصیح خوافی^{۶۱} سال ۴۱۶ ق (۱۰۲۵ م) نوشته اند. به پیروی از تاریخ نخستین، شاعر در ۸۲ سالگی و به پیروی از تاریخ دومین، او در ۸۷ سالگی درگذشته بود (به ترتیب نزدیک ۸۰ و ۸۵ سال خورشیدی).

۵۷. درباره محل مزار شاعر نک. تقی زاده، «شاهنامه و فردوسی»، ص ۱۲۱-۱۲۰.

۵۸. نظامی عروضی، چهار مقاله، ص ۴۷-۵۱.

۵۹. دولشاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، ص ۶۲.

۶۰. تاریخ گزیده، ص ۷۴۳.

۶۱. مجمل نصیحی، ص ۱۲۹.

پژوهندگان بسیاری از جزئیات گزارش نظامی عروضی را نادرست و یا حتی افسانه دانسته‌اند. مثلاً او می‌گوید که از هجونا مه تنها ۶ بیت ماند، ولی در برخی از دستویسهای شاهنامه شمار بیت‌های آن تا ۱۶۰ هم می‌رسد. برخی از پژوهندگان، همچون تولدکه، ۶۲ تنی‌زاده، ۶۳ صفا ۶۴ و ریاحی ۶۵ بر وجود هجونا مه و اصالت برخی از بیت‌های آن اعتقاد دارند. تولدکه معتقد است که لفظ «این نامه» در برخی از بیت‌های هجونا مه ۶۶ دلیل بر این است که شاعر هجونا مه را بیوست شاهنامه کرده بود و با این کار خواسته است تا همه بیت‌هایی را که به طور پراکنده در شاهنامه در مدح محمود گفته است پس بگیرد. تولدکه پیشنهاد می‌کند که به پیروی از خواست شاعر بهتر است بیت‌های مدح محمود را ز متن شاهنامه بیرون ریخت. از سوی دیگر، برخی از پژوهندگان دیگر همچون بهار ۶۷ و شیرانی ۶۸ در اصالت هجونا مه تردید کرده‌اند. شیرانی ثابت کرده است که بسیاری از بیت‌های هجونا مه ساختگی و یا برگرفته از شاهنامه‌اند و از این رو اصالت هجونا مه را مردود می‌داند. از سوی دیگر، جعلی بودن بسیاری از بیت‌های هجونا مه دلیلی حتمی بر اینکه اصلاً هجونا مه‌ای وجود نداشته بود نیست. همچنین همه بیت‌های هجونا مه را نمی‌توان سست و جعلی گرفت، بلکه در میان آنها بیت‌های استواری نیز هست که از متن شاهنامه نیز گرفته نشده‌اند. از جمله همان شش بیت که نظامی عروضی نقل کرده است برگرفته از شاهنامه نیست. دیگر اینکه این شش بیت، از نگاه مضمون آنها، با یکدیگر پیوسته نیستند که بتوان گفت آنها را خود نظامی عروضی یا یک تن دیگر سروده بوده است، بلکه روشن است که بیت‌هایی پراکنده از یک قطعه بزرگ‌ترند که گویا نظامی عروضی از کسی شنیده و به یاد داشته بود. در نقل‌هایی نیز که به حجم‌های گوناگون از هجونا مه در برخی از دستویسهای شاهنامه آمده‌اند، چهار بیت از این شش بیت به‌کلی دور از یکدیگرند و دو بیت آنها نیز (بیت‌های چهارم و پنجم) تا آنجا که من دیده‌ام اصلاً در آنها نیست. بنابراین چنین می‌نماید که در اصل هجونا مه‌ای بوده که اصل آن از دست رفته ولی بیت‌هایی از آن، که خیلی بیش از آن شش بیت‌اند که نظامی عروضی به یاد داشت، در افواه مانده بود و در پایان برخی از دستویسهای شاهنامه گردآوری شده بود و سپس به مرور برخی بیت‌های شاهنامه و برخی بیت‌های جعلی را که دیگران ساخته

۶۲. حماسه ملی ایران، ص ۳۱-۲۹ (ترجمه فارسی، ص ۶۶-۶۳).

۶۳. «شاهنامه و فردوسی»، ص ۱۱۶-۱۱۴.

۶۴. حماسه‌سرایی، ص ۱۹۱-۱۹۰.

۶۵. فردوسی، ص ۱۴۴-۱۴۲.

۶۶. در نگارشی از هجونا مه که در چاپ مل در پایان مقدمه او آمده است، در چهار بیت عبارت «این نامه» دیده می‌شود، ولی سه بیت آن برگرفته از متن شاهنامه‌اند و تنها این بیت از شاهنامه نیست (ص ۸۹، بیت ۴):

که فردوسی طوسی پاک‌جفت نه این نامه بر نام محمود گفت

۶۷. فردوسی‌نامه، ص ۳۱-۳۰.

۶۸. چهار مقاله، ص ۱۱۰-۳۷.

بودند بدان افزوده بودند تا رقم آنها را به عدد افسانه‌ای یا حقیقی صد برسانند، یعنی همان کاری که رقم افسانه‌ای شصت هزار بیت با متن اصلی شاهنامه کرده است. به هر روی، در هجوتنامه بیستی هست که شاعر در آن سال خود را نزدیک ۸۰ گفته است.^{۶۹} در صورت اصالت این بیت، شاعر هجوتنامه را پیش از سال ۴۰۹ ق (۱۰۱۸ م) سروده است. البته همه گزارش نظامی عروضی را نمی‌توان درست پذیرفت. برخی جزئیات را می‌توان به دلایلی رد کرد و یا در آنها شک کرد، ولی ما دلایل قطعی در رد همه جزئیات گزارش او نداریم. آنچه در گزارش او مشکوک می‌نماید ذکر نام احمد بن حسن میمندی به عنوان پشتیبان شاعر در دربار محمود است. با آنکه میمندی در دستگاه محمود دارای مقام بزرگی بود و سالها وزارت او را بر عهده داشت، در سراسر شاهنامه هیچ نامی از او نیست و حتی در برخی از افسانه‌هایی که در مقدمه برخی از دست‌نویسهای شاهنامه نوشته‌اند، در جزو مخالفان شاعر در دربار محمود از همین میمندی نیز نام برده‌اند و در حقیقت این وزیر یکی از سنیان متعصب متعلق به فرقه کرامتیان و از مخالفان سرسخت رافضیان و قرمطیان بود و احتمالاً او، هم در عزل ابوالعباس اسفراینی در سال ۴۰۱ ق (۱۰۱۱ م) و قتل او در سال ۴۰۴ ق (۱۰۱۴ م) و هم در قتل حسنک میکال در سال ۴۲۲ ق (۱۰۳۱ م) که متهم به قرمطی بود بی‌نقش نبود. او همچنین پس از آنکه در سال ۴۰۱ ق به جای اسفراینی به وزارت رسید، دستور داد زبان نامه‌های دولتی را که اسفراینی فارسی تعیین کرده بود، دوباره به عربی برگردانند.^{۷۰} بنابراین راه میمندی از راه فردوسی، هم به سبب اعتقاد مذهبی و هم به سبب تفاهم ملی-فرهنگی به‌کلی جدا و حتی به‌کلی مغایر بود. میمندی تا سال ۴۱۶ ق (۱۰۲۵ م) وزارت داشت و سپس معزول شد و به زندان افتاد و وزارت به حسنک میکال واگذار شد. پس آن وزیری که سبب پشیمانی محمود از رفتارش با فردوسی گردید - در صورت درستی روایت - نه میمندی، بلکه حسنک بود که مانند فردوسی به یکی از فرق شیعه تعلق داشت و هر دو فرقه، یعنی رافضیان و قرمطیان در آن زمان مانند مجوس و زندیق تحت تعقیب و به همکاری با یکدیگر متهم بودند.^{۷۱} پس اگر گزارش نظامی عروضی درباره فرستادن صله سلطان به طوس درست باشد، تاریخ درگذشت شاعر در سال ۴۱۶ ق (۱۰۲۵ م) که آن را مآخذ معتبرتری از دولتشاه سمرقندی نیز تأیید می‌کنند محتمل‌تر است.^{۷۲} درباره صله سلطان گزارشی نیز در مقدمه شاهنامه بایسنجری داریم. در آنجا به نقل از

۶۹. چاپ مَل، مقدمه، ص ۸۹، بیت ۱۰:

چو عمرم بنزدیک هشتاد شد امیدم بیکباره بر باد شد

۷۰. عتی، تاریخ یمنی، بخش دوازدهم، ص ۱۵.

۷۱. نک. بغدادی، الفرق بین الفرق، از جمله ص ۱۹، ۳۰۲ به جلو، ۳۱۵ به جلو، ۳۰۷ به جلو، ۳۷۱ به جلو و

جاهای دیگر.

۷۲. نیز نک. تقی‌زاده، «شاهنامه و فردوسی»، ص ۱۱۳-۱۱۱.

سفرنامه ناصر خسرو آمده است که ناصر خسرو در سال ۴۳۷ ق (۱۰۴۵ م) در راه سرخس به طوس در ده چاهه رباطی بزرگ دیده بود و به او گفته بودند که آن رباط را از وجه صله فردوسی ساخته بودند که سلطان برای شاعر فرستاده بود و چون شاعر در گذشته بود وارث او آن را نپذیرفته بود. این گزارش در دستنویسهای موجود سفرنامه نیست، ولی تقی‌زاده احتمال می‌دهد که گزارش درست باشد.^{۷۳} نولدکه نخست این گزارش را جعلی می‌دانست^{۷۴} ولی سپس تر نظرش را تغییر داد.^{۷۵} برخی از جزئیات دیگر گزارش نظامی عروضی را اخبار پراکنده دیگر نیز تأیید می‌کنند. برای مثال، مؤلف تاریخ سیستان از رفتن فردوسی به غزنین و اختلاف او با محمود گزارش کرده است.^{۷۶} همچنین نظامی گنجیه‌یی^{۷۷} و عطار نیشابوری^{۷۸} چند بار به اختلاف میان سلطان و شاعر و ناسپاسی محمود در برابر فردوسی و حتی موضوع فقاع خوردن شاعر و بخشیدن صله سلطان به دیگران اشاره کرده‌اند و عطار همچنین از نماز نخواندن واعظ طبرانی بر جنازه شاعر یاد کرده است. به نظر نمی‌رسد که مأخذ عطار و نظامی گنجیه‌یی که هر دو با نظامی عروضی همزمان بودند چهار مقاله بوده باشد. گذشته از این، در شهریارنامه سروده عثمان مختاری کنایه‌ای به هجوانامه فردوسی هست^{۷۹} که می‌رساند که موضوع هجوانامه حدود پنجاه سال پیش از چهار مقاله کمتر از صد سال پس از مرگ فردوسی بر سر زبانها بود. از این رو، به دلیل نزدیکی زمان گزارش و شهرت آن در میان سخنوران، گمان نمی‌رود که بتوان اصالت هجوانامه را به سادگی و بدون دلیل مستند انکار کرد.

۳

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فردوسی در شاهنامه جمعاً شش تن را مدح گفته است. یکی منصور پسر ابومنصور عبدالرزاق^{۸۰} که پیش از این از او سخن رفت. دوم سلطان محمود که ما پایین‌تر به موضوع آن بازمی‌گردیم. سوم وزیر او ابوالعباس فضل بن احمد اسفرینی که یک جا از او تنها در یک بیت بدون ذکر نام او و تنها

۷۳. تقی‌زاده، «شاهنامه و فردوسی»، ص ۱۲۱-۱۲۰.

۷۴. نولدکه، حماسه ملی ایران، ص ۳۳ (ترجمه فارسی، ص ۶۸ به جلو).

۷۵. نولدکه، «گفتاری در پژوهش شاهنامه»، هزاره فردوسی، ص ۶۳، پانویشت ۱ (ترجمه فارسی، ص ۹۸، ح ۲۵).

۷۶. تاریخ سیستان، ص ۷.

۷۷. نظامی گنجیه‌یی، هفت‌بیکر، ص ۱۵، بیت ۴۷؛ همو، انبال‌نامه، ص ۲۲، بیت ۱۴۰؛ همو، خسرو و شیرین،

ص ۲۴، بیت ۲۱ به جلو.

۷۸. عطار، الهی‌نامه، ص ۳۶۷، بیت ۱۱-۱۲؛ همو، اسرارنامه، ص ۱۹۰، بیت ۳۲=۳ به جلو؛ همو، مصیبت‌نامه،

ص ۳۶۷، بیت ۸.

۷۹. مختاری، دیوان، ص ۷۸۸، ح ۱؛ ص ۸۳۲، بیت ۱۴-۱۰.

۸۰. شاهنامه، یکم ۱۴-۱۵.

به «پاک‌دستور» یاد کرده است^{۸۱} و یک جای دیگر باز در ضمن مدح محمود در پنج بیت و با ذکر نام او «فضل بن احمد»^{۸۲} چهارم برادر کهنتر سلطان ابوالمظفر نصر بن سبکتکین سپهسالار خراسان که شاعر از او دو بار با ذکر نام او «نصر»^{۸۳} و یک بار هم به لفظ «سالار شاه»^{۸۴} یاد می‌کند. پنجم ارسلان جاذب والی طوس که شاعر دو بار بدون ذکر نام او و تنها به لفظ «سپهدار طوس» و «سپهدار» بنو اشاره دارد.^{۸۵} ششم حَیّی قَتیبه که باید عرب‌نژاد بوده باشد. نظامی عروضی این مرد را «عامل طوس»^{۸۶} می‌نامد، ولی گویا منظور عامل خراج طوس باشد. شاعر از این مرد دو بار با ذکر نام او یاد می‌کند.^{۸۷} جز این شش تن در شاهنامه برخی نامها و یادهای دیگری نیز از اشخاص زمان شاعر هست، همچون ابومنصور عبدالرزاق، دقیقی، دوست مهربان شاعر، در دیباجه کتاب و علی دیلم و بودلف در پایان شاهنامه، ولی نمی‌توان بر آن نام مدیحه گذاشت.

فردوسی در شاهنامه بیش از همه به مدح محمود پرداخته است و مدیحه چهار تن دیگر که ما در بالا پس از محمود نام بردیم، بیشتر در ضمن مدح محمود آمده‌اند. از برخی اشارات کوتاه درگذریم، شاعر سلطان را جمعاً ۱۶ بار و در ۲۸۱ بیت مدح گفته که بیشتر این مدیحه‌ها از ۱۰ بیت بیشتر نیستند، ولی سه‌تای آنها نسبتاً طولانی‌اند. یکی در دیباجه شاهنامه در ۴۸ بیت،^{۸۸} دوم در آغاز داستان جنگ بزرگ کیخسرو در ۷۲ بیت^{۸۹} و سوم در آغاز اشکانیان در ۵۴ بیت.^{۹۰} البته همان‌گونه که در بالا اشاره شد، شاعر در ضمن مدح محمود به مدح دستور و سالار و سپهدار سلطان نیز پرداخته است. برخی از این مدیحه‌ها را شاعر پس از رسیدن محمود به پادشاهی به متن افزوده است، از آن جمله مدح ۴۸ بیتی و ۷۲ بیتی که در بالا از آنها نام رفت.^{۹۱} مدیحه‌های فردوسی از محمود هم بلیغ و هم غلوآمیز، ولی غالباً آمیخته به اندرزند. در برخی از آنها نیز شاعر چه از پیری و تنگدستی خود و چه از بی‌توجهی سلطان و حسادت بدخواهان به شکایت می‌پردازد، ولی در هر حال در هیچ‌یک از این مدیحه‌ها سخنی از اینکه از سوی سلطان کمکی به شاعر رسیده بوده باشد نیست. از این رو باید پرسید پس شاعر به چه علت و آن هم چنین بلیغانه و غلوآمیز بارها به مدح سلطان پرداخته است؟ پاسخ این است که اولاً شاعر از همان آغاز نسبت به کمک سلطان

۸۱. شاهنامه، یکم ۱۶/۱۷۵.
۸۲. شاهنامه، چهارم ۱۷۱/۳۱-۲۷.
۸۳. شاهنامه، یکم ۱۸/۲۰۳-۲۰۱؛ ششم ۱۳۵/۳۱-۲۹.
۸۴. شاهنامه، هشتم ۲۵۹/۳۳۹۵.
۸۵. شاهنامه، یکم ۱۸/۲۰۶-۲۰۴؛ ششم ۱۳۶/۳۳.
۸۶. نظامی عروضی، چهارم مقاله، ص ۵۴.
۸۷. شاهنامه، ششم ۴۱۵/۶؛ هشتم ۴۸۶/۸۸۴-۸۸۴.
۸۸. شاهنامه، یکم ۱۸-۱۵.
۸۹. شاهنامه، چهارم ۱۷۴-۱۶۹.
۹۰. شاهنامه، ششم ۱۳۷-۱۳۵.
۹۱. خالقی مطلق، یادداشت‌های شاهنامه، بخش دوم، ص ۱۶۲.

گشاده‌دست که در دربار او گروهی از مدیحه‌سرایان از صله‌های او نان می‌خوردند ناامید نبود. دیگر اینکه این تصور که شاعری شیعی مذهب بتواند در قلمرو سلطانِ مقتدرِ سنی مذهب ترک‌نژادی به شرح افتخاراتِ نیاکانِ مجوسی خود و پیروزیهای آنها بر ترکان بپردازد، بدون آنکه در مدیحه‌هایی چند لب به ستایش آن سلطان بگشاید، خیالی خام بیش نیست. فردوسی اگر می‌خواست قلم به مدح محمود نراند، یا می‌بایست زادگاه خود را ترک می‌کرد و یا پس از روی کار آمدن محمود از ادامه سرایش شاهنامه دست می‌کشید. ولی فردوسی نه سالک طریقت و نه زاهد شریعت بود که ترک دنیا گوید و به گوشه خانقاهی یا بن غاری پناه برد، و نه شاعر درباری بود که نان از صله سلطان خورد و لذا اگر صله سلطان گران نبود، به دربار امیر دیگری کوچ کند. فردوسی یک دهقان وابسته به زمین و خانواده بود. گذشته از این، با روی کار آمدن محمود، فردوسی به سنی رسیده بود که دیگر این درخت در خاکی دیگر ریشه نمی‌گرفت. شاعر ناچار تصمیم می‌گیرد که کتاب را به نام محمود کند و با مدیحه‌هایی حال او را خوش نگه دارد، هرچند از سوی سلطان کمکی نیز بدو نرسد. اینکه با این حال چرا مدح محمود بلیغ و غلوآمیز است، از این روست که اگر شاعر کوچک‌ترین سستی در این کار از خود نشان می‌داد، نه قصد و نیت او در مظان تهمت بود - که آن خود اتهامی بس سنگین بود - بلکه صلاحیت شاعری او موضوع سخن شاعران دربار محمود می‌شد. از این رو شاعر به باری کسانی چون نصر برادر محمود که دوستدار اهل دانش بود و ثعالبی نیز غرر‌التیسیر را به نام او از فارسی به عربی ترجمه و تألیف کرده بود، و اسفراینی وزیر محمود که دوستدار زبان فارسی بود، دل می‌بندد و کتاب را به نام محمود می‌کند و در مدح او سنگ تمام می‌گذارد. با این حال بسیار محتمل است که همان‌گونه که نظامی عروضی اشاره کرده است، دفاع فردوسی از مذهب خود و باطل شمردن مذاهب دیگر اسلامی در دیباجة کتاب^{۹۲} بیش از هر چیز دیگر سبب رنجش محمود شده بوده باشد.

۴. مثال جان معلوم انسانی

اگر گفته برخی منابع که نام نیای فردوسی را فرخ نوشته‌اند درست باشد، می‌توان گمان برد که نیای شاعر یا پدر نیای او از دین نیاکان خود به اسلام گرویده بوده باشند. در هر حال، دین شاعر اسلام و مذهب او تشیع است. اعتقاد شاعر به تشیع هم از خود شاهنامه پیداست^{۹۳} و هم از قدیم گزارش شده است.^{۹۴} ولی در روزگار ما کسانی در مذهب او و یا فرقه تشیع او شک کرده‌اند. برخی او را

۹۲. نظامی عروضی، چهارمقاله، ص ۵۵. نیز نک. شاهنامه، یکم ۱۱-۱۰.

۹۳. شاهنامه، یکم ۱۱-۹؛ دو، ۳۸۰/۱۴-۱۳. و نیز چند بیتی در هجوتامه.

۹۴. نظامی عروضی، چهارمقاله، ص ۴۹-۵۰؛ رازی، کتاب النقص، ص ۱۷۷، ۲۵۲-۲۵۱؛ شبانکاره‌ای، مجمع

الانساب (به نقل از نیسی، «در پیرامون تاریخ بیهقی»، ص ۶۸)؛ شوشتری، مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۵۹۸.

تنها شیعی نامیده‌اند^{۹۵} و برخی این پرسش را که فردوسی شیعی زیدی، شیعی اسماعیلی یا شیعی دوازده‌امامی بود باز گذاشته‌اند.^{۹۶} نولدکه معتقد است که فردوسی شیعی بود، ولی به هیچ‌یک از غَلاهِ شیعه (یعنی فرقه‌های افراطی شیعه) تعلق نداشت.^{۹۷} شیرانی فردوسی را اهل تسنن یا شیعه زیدی می‌داند،^{۹۸} ولی این دانشمند همان‌گونه که در مقاله‌ای که دربارهٔ هجوناومه نوشته است بیشتر در پی اعادهٔ حیثیت از محمود است، در مقاله‌ای نیز که دربارهٔ مذهب شاعر نوشته قصد او بیشتر دفاع از تسنن است. یعنی او با وجود اطلاع گسترده‌ای که از شاهنامه داشت در کارش گرفتار تعصب مذهبی و مانند برخی از یان‌ترکیست‌ها، در پی مهر به محمود بود. همچنان که تعصبات ملی سبب شده است که از قلم برخی از ایرانیان دربارهٔ فردوسی و محمود مطالبی نادرست صادر گردد. محیط طباطبائی^{۹۹} نیز مانند شیرانی فردوسی را شیعی زیدی دانسته است. زریاب خوئی فردوسی را شیعی اسماعیلی^{۱۰۰} و مهدوی دامغانی او را شیعی دوازده‌امامی^{۱۰۱} دانسته‌اند. تکیه‌گاه اصلی این نظر که فردوسی سنی یا شیعی زیدی بود، بیتهایی است که در بیشتر دستنویسهای شاهنامه در دیباچهٔ کتاب در ستایش خلفای راشدین (ابوبکر، عمر و عثمان) آمده‌اند،^{۱۰۲} ولی این ابیات به دلایل لغوی و سبکی و نیز اخلال در مطالب بیتهای پس و پیش آنها الحاقی‌اند.^{۱۰۳} با حذف این ابیات، دیگر شکی در تشیع فردوسی نمی‌ماند. ضمناً باید توجه داشت که شهر طوس از قدیم یکی از مراکز تشیع بود^{۱۰۴} و خاندان ابومنصور عبدالرزاق نیز بدین مذهب بودند.^{۱۰۵} روی هم رفته نظر مهدوی دامغانی که فردوسی را به دلایلی شیعی دوازده‌امامی می‌داند و اتفاقاً مأخذ کهن در تأیید آن، بر نظره‌های دیگر می‌چربد. فردوسی از یک سو دارای تسامح دینی است و از دین نیاکان خود با احترام یاد می‌کند. نولدکه حتی تا آنجا پیش می‌رود که فردوسی را نهایت یک مسلمان «ولرم» می‌نامد و معتقد است که در شاهنامه مطالبی هست که اگر هم در مأخذ شاعر بوده باشد، سرودن آنها با اعتقاد راسخ اسلامی سازگار نیست.^{۱۰۶} از سوی دیگر، فردوسی در اعتقاد مذهبی خود

۹۵. یغمائی، فردوسی و شاهنامه او، ص ۲۳ و ۲۷.

۹۶. بهار، فردوسی‌نامه، ص ۱۴۹.

۹۷. نولدکه، حماسهٔ ملی ایران، ص ۴۰ (ترجمهٔ فارسی، ص ۸۰).

۹۸. شیرانی، چهارمقاله، ص ۱۶۲-۱۱۱.

۹۹. «دین و مذهب فردوسی»، ص ۲۴۰-۲۳۳.

۱۰۰. زریاب خوئی، «نگاهی تازه به مقدمهٔ شاهنامه»، ص ۲۹-۱۷.

۱۰۱. مهدوی دامغانی، «مذهب فردوسی»، ص ۵۳-۲۰. نیز نک. شهبازی، فردوسی، ص ۵۳-۴۹.

۱۰۲. شاهنامه، یکم ۱۰/ح ۳.

۱۰۳. نولدکه، حماسهٔ ملی ایران، ص ۳۹ (ترجمهٔ فارسی، ص ۷۹ به جلوا؛ یغمائی، فردوسی و شاهنامه او، ص ۲۷؛

خالقی مطلق، یادداشت‌های شاهنامه، بخش یکم، ص ۱۹-۱۸.

۱۰۴. نولدکه، حماسهٔ ملی ایران، ص ۳۹ (ترجمهٔ فارسی، ص ۷۹).

۱۰۵. بابویه، اخبار الرضا، ص ۲۸۵.

۱۰۶. نولدکه، حماسهٔ ملی ایران، ص ۳۹-۳۸ (ترجمهٔ فارسی، ص ۷۹-۷۸).

تعصب دارد و تنها تشیع را مذهب بحق می‌داند. نولدکه معتقد است که در زمینه دین نظیر این‌گونه مسائل بسیار است و به‌ویژه در میان بزرگان ایرانی مثال دارد. از جمله بیرونی، نه یک شاعر، بلکه یک دانشمند ژرفاندیش و باریک‌بین که خود را کاملاً ایرانی می‌داند و به اعراب مهری ندارد، دارای تمایلات تشیع است. به گمان نگارنده این سطور باید به دیده داشت که در سده‌های نخستین هجری، مذهب تشیع در ایران همواره با مبارزات ملی در خراسان در ارتباط بود، تا آنجا که خلافت بغداد و پیروان سیاست آن در ایران تفاوت بزرگی میان مجوس، زندیق، قمرطیان، رافضیان، معتزله و شعوبیه نمی‌نهادند.^{۱۰۷} به هر روی، فردوسی همان‌گونه که نولدکه می‌گوید بیش از هر چیز جداً خداپرست و یکتاپرست است و همین اعتقاد را به نیاکان خود نیز منتقل می‌کند.^{۱۰۸} او بر فلاسفه و کسان دیگری که در پی اثبات صانع‌اند می‌تازد و معتقد است که خداوند را نه به چشم خرد می‌توان دید و نه به چشم دل و نه به چشم سر، بلکه باید به هستی و یکتایی و توانایی او تنها به دلیل هستی آفرینش خستو بود و او را پرستید و لب از چون و چرا فروبست. به عقیده او هر چه در جهان از نیک و بد بر آدمی می‌گذرد جز به خواست خداوند نیست و هرگونه اعتقاد به سعد و نحس کواکب شکی است در هستی و یکتایی و توانایی ایزد.^{۱۰۹} ولی از سوی دیگر، این ایمان مطلق به یکتایی و توانایی یزدان گاه با اندیشه‌های فانیسم مذهب زروان که نه تنها عقیده بسیاری از متفکران ایرانی، بلکه زیربنای بیش عموم ایرانیان به جهان است، همراه است.^{۱۱۰}

۵

در مقدمه برخی از دستنویسهای شاهنامه، پدر فردوسی را دهقان نامیده‌اند که از سوی عامل طوس بر او ستم رفته بود. هرچند این گزارش افسانه‌ای بیش نباشد، ولی باز در اینکه فردوسی از یک خانواده دهقان بود جای گمانی نیست زیرا که به گزارش نظامی عروضی، خود فردوسی نیز از «دهاقین طوس» بود و در ده خود «شوکتی تمام داشت، چنانکه به دخل آن ضیاع از امثال خود بی‌نیاز بود».^{۱۱۱} به گزارش نظامی عروضی، هنگامی که واعظ طبرانی از به خاک سپردن جنازه شاعر در گورستان مسلمانان جلوگیری می‌کند، «درون دروازه باغی بود ملک فردوسی، او را در آن باغ دفن کردند».^{۱۱۲} عبارت «درون دروازه» را باید قاعدتاً به معنی «درون شهر (طوس)» گرفت

۱۰۷. نک. بانوشت شماره ۷۱.

۱۰۸. نولدکه، حماسه ملی ایران، ص ۳۶، ۴۰ (ترجمه فارسی، ص ۷۴، ۸۰).

۱۰۹. برای نمونه نک. شاهنامه، یکم ۳-۴؛ دوم ۳۷۶/۹۶-۳۷۰؛ سوم ۲۸۸-۲۸۷.

۱۱۰. خالقی مطلق، «جهان‌شناسی شاهنامه»، ص ۵۵-۶۸.

۱۱۱. نظامی عروضی، چهارمقاله، ص ۴۷.

۱۱۲. نظامی عروضی، چهارمقاله، ص ۵۱.

و از سخن نظامی عروضی چنین نتیجه گرفت که شاعر بجز املاک ده باژ، خانه و باغی نیز در شهر طوس داشت.^{۱۱۳} و این تأییدی است بر اینکه او نه یک کشاورز ساده، بلکه از طبقه اشراف دهقان بود. در زمان ساسانیان طبقه اشراف ولایات به نام Dehgān یا Dahigān از نظر ثروت، دهقانان درجه دو و در عین حال طبقه بزرگ زمین‌داران را می‌ساختند که از یک سو بزرگ‌ترین گروه مالیات‌دهنده، یعنی مهم‌ترین منبع درآمد دولت بودند، و از سوی دیگر مهم‌ترین پاسداران آداب و رسوم و فرهنگ سنتی، از جمله روایات ملی به شمار می‌رفتند.^{۱۱۴} در شاهنامه نیز دهقان از یک سو مانند آزاده به معنی مطلق «ایرانی (نژاده)» به کار رفته است، و از سوی دیگر مانند موید به معنی «حافظ و ناقل روایات کهن ملی». در شاهنامه همچنین از افسانه‌ای که در پادشاهی بهرام گور درباره یکی از این دهقانان به نام برزین نقل شده است^{۱۱۵} می‌توان تا حدودی به شیوه زندگی این طبقه پی برد و با مقایسه آن با داستان زن پالیزبان در همان پادشاهی،^{۱۱۶} تفاوت میان زندگی یک دهقان را با یک کشاورز ساده دریافت (اصولاً پادشاهی بهرام گور برای مطالعه در شناخت طبقات جامعه ساسانی و بررسی ادبیات توده در آن زمان بهترین بخش کتاب است). به هر روی، فردوسی متعلق به یکی از این خانواده‌های دهقانی بود که در سده‌های دوم و سوم هجری بیشتر به منظور حفظ موقعیت اجتماعی خود به اسلام گرویدند و از این رو، برخلاف آنچه غالباً از نودینان دیده می‌شود، نه تنها به فرهنگ نیاکان خود پشت نکردند، بلکه حفظ و انتقال آن را هدف اصلی زندگی خود ساختند. با این همه، البته هر دهقان‌زاده‌ای فردوسی نشده است و از این رو باید جز تربیت خانوادگی و طبقاتی، اوضاع سیاسی و محیط اجتماعی که شاعر در آن نشو و نما کرده بود نیز در ساخت و پرداخت شخصیت و اخلاق شاعر دخیل بوده باشند. گذشته از اهمیتی که خراسان به طور کلی و نهایت از زمان ابومسلم (مقتول در سال ۱۳۷ ق/ ۷۵۵ م) از جنبه‌های گوناگون سیاسی، مذهبی و ملی پیدا کرده بود، طوس زادگاه فردوسی در زمان ابومنصور محمد بن عبدالرزاق در زمینه بحث ما اهمیت ویژه‌ای می‌یابد. چون با ترجمه و تألیف شاهنامه مشهور به شاهنامه ابومنصوری که به فرمان ابومنصور آغاز و در سال ۳۴۶ ق (۹۵۷ م) به پایان رسید و سپس تر تنها مأخذ شاهنامه فردوسی گردید، در جنبش سیاسی ابومنصور، برخلاف جنبشهای پیشین در خراسان، نقش زبان و فرهنگ ملی اهمیت ویژه‌ای به خود گرفت. فردوسی جوان که در پایان تألیف شاهنامه ابومنصوری هفده سال بیش نداشت، یعنی او این فعالیت ملی-فرهنگی مهم را در جوانی خود به خوبی زیسته بود، باید از آن جنبش زرفاً تأثیر پذیرفته بوده باشد. در همین

۱۱۳. نیز نک. بهار، فردوسی‌نامه، ص ۱۴۹-۱۴۸.

۱۱۴. نیز نک. مقدمه مل بر شاهنامه، ص ۷؛ نولدکه، طبری، ص ۴۴۰.

۱۱۵. شاهنامه، ششم ۴۸۴-۴۷۶.

۱۱۶. شاهنامه، ششم ۴۷۶-۴۶۸.

سالهاست که تربیت دهقانی و احساسات ملی شاعر در محیطی مناسب می‌بالد و شکل می‌گیرد و سپس زیرساخت اصلی سراسر کتاب او می‌گردد، تا آنجا که به گفته نولدکه دلبستگی شاعر به ایران از هر بیت شاهنامه آشکار است.^{۱۱۷} اثرات ایران‌دوستی فردوسی را باید به‌ویژه یکی در انتقال فرهنگ و آداب و ادبیات ایران باستان به ایران اسلامی و دیگر در رواج زبان ملی فارسی دانست. بدین ترتیب، مبارزه در راه حفظ ملیت ایرانی که در خطر عربی شدن ایران در زیر شعار امت اسلامی بود، هرچند پیش از فردوسی با نهضت شعوبیه آغاز شده بود، ولی به دست فردوسی به پیروزی نهایی خود رسید. از این رو ایران هم پایستگی (continuity) تاریخی و هم هویت (identity) ملی و فرهنگی خود را تا اندازه زیادی و امدار فردوسی است و امروزه هرگونه بحث درباره ریشه‌های تاریخی ملت‌سازی (nationbuilding) در ایران، بدون پرداختن به فردوسی و اثر او نامتصور است.

۶

از آنجا که فردوسی، خلاف بسیاری از شاعران دیگر، اثر خود را میدان نمایش معلومات خود نساخته است، سخن گفتن دربارهٔ تحصیلات و معلومات شاعر دشوار است. از سوی دیگر، شیوهٔ تفکر در شاهنامه نشان می‌دهد که ما تنها با شاعری توانا سروکار نداریم، بلکه با مردی که در بسیاری از امور زندگی با پختگی و ورزیدگی دآوری می‌کند و این البته بدون داشتن مایهٔ علمی از علوم زمان خود ممکن نخواهد بود. با این حال نولدکه معتقد است که فردوسی علوم عصر خود و به‌ویژه علوم دینی و علم کلام را به طور جدی تحصیل نکرده بود، بلکه از آنها به اندازهٔ یک مرد تربیت‌دیده می‌دانست.^{۱۱۸} نولدکه همچنین معتقد است که فردوسی پهلوی نمی‌دانست و بر زبان عربی تسلط کامل نداشت.^{۱۱۹} برعکس او، تقی‌زاده^{۱۲۰} و شیرانی^{۱۲۱} معتقدند که فردوسی در علوم زمان خود کاملاً دست داشت و فروزانفر^{۱۲۲} و مهدوی دامغانی^{۱۲۳} معتقدند که فردوسی حتی بر نظم و نثر ادب عرب نیز احاطهٔ کامل داشته بود. همچنین نفیسی^{۱۲۴} و یغمائی^{۱۲۵} و لازار^{۱۲۶} معتقدند که فردوسی

۱۱۷. نولدکه، حماسهٔ ملی ایران، ص ۳۶، ۴۱-۴۰ (ترجمهٔ فارسی، ص ۷۴، ۸۲-۸۱).

۱۱۸. نولدکه، حماسهٔ ملی ایران، ص ۴۰ (ترجمهٔ فارسی، ص ۸۱).

۱۱۹. نولدکه، حماسهٔ ملی ایران، ص ۱۹، ح ۱ (ترجمهٔ فارسی، ص ۴۵، ح ۱).

۱۲۰. «شاهنامه و فردوسی»، ص ۱۲۶.

۱۲۱. چهار مقاله، ص ۱۷۱-۱۷۰.

۱۲۲. سخن و سخنوران، ص ۴۹-۴۷.

۱۲۳. «مذهب فردوسی»، ص ۴۲.

۱۲۴. «مقدمه» بر حماسهٔ ملی ایران، ص ۱۰-۹.

۱۲۵. فردوسی و شاهنامهٔ او، ص ۶.

۱۲۶. «پهلوی، پهلوانی در شاهنامه»، ص ۴۱-۲۵ (ترجمهٔ فارسی، ص ۶۱-۴۷).

پهلوی می‌دانست. ولی بهار ۱۲۷ و شهبازی ۱۲۸ در موضوع زبان پهلوی با تولدکه هم عقیده‌اند. تولدکه سپس‌تر در مقاله‌ای که دربارهٔ فردوسی نوشت و در آن از پژوهشهای برخی از دانشمندان ایرانی به‌ویژه تقی‌زاده قدردانی کرد، به پیروی از نظر تقی‌زاده نوشت که او پیش از این سواد عربی شاعر را دست‌کم گرفته بود.^{۱۲۹} نگارنده در موضوع عربی‌دانی، پهلوی‌دانی و تحصیلات و معلومات شاعر کمابیش پیرو نظر پیشین تولدکه است. البته محتمل است که شاعر در دبستان عربی آموخته بود و می‌توانست متون عربی را بخواند و دریابد، ولی گمان نمی‌رود که او بر نظم و نثر ادب عرب دست داشته بوده باشد. همچنین مشکل زبان پهلوی در زمان فردوسی و برای کسانی چون او در درجهٔ اول مشکل خط آن بود. یعنی اگر کسی متنی از این زبان را برای شاعر می‌خواند، او بخش مهمی از آن را درمی‌یافت، ولی او خود، زبان پهلوی را نیاموخته بود. به هر روی، در شاهنامه هیچ‌کجا چیزی که صریحاً دال بر پهلوی‌دانی شاعر باشد نیست، بلکه عکس آن محسوس‌تر است.^{۱۳۰}

در شاهنامه اینجا و آنجا برخی از اصطلاحات دانش نجوم و فلسفه و علوم دیگر می‌آید،^{۱۳۱} ولی در آن حد نیست که بتوان از آن تسلط و تخصص شاعر را بر این دانشها نتیجه گرفت. به گمان نگارنده، بخش مهم معلومات شاعر را تسلط او بر تاریخ و فرهنگ و آداب و آیینهای ایران کهن، و دیگر استادی مسلم او در زبان فارسی تشکیل می‌دهند، منتها چون این‌گونه دانشها در برنامهٔ رسمی تحصیلات آن روزگار و پس از آن نبودند، در نتیجه جزو معلومات کسی نیز به شمار نمی‌رفتند و امروزه نیز هنگام گفت‌وگو دربارهٔ معلومات شاعر به اهمیت این‌گونه دانشها که در چگونگی آفرینش شاهنامه نقش اساسی دارند توجهی نمی‌گردد.

۷

فردوسی به سبب تربیت دهقانی خود طبعاً با آداب و رسوم کهن آشنا بود و این آشنایی با مطالعهٔ متون کهن عمیق‌تر و جزوی از معتقدات شاعر گشته است.^{۱۳۲} مهم‌ترین اعتقادات اخلاقی شاعر عبارت‌اند از: نگاهداشتن عفت سخن؛^{۱۳۳} امانت‌داری در سخن؛^{۱۳۴} حق‌شناسی، مثلاً نسبت به

۱۲۷. فردوسی‌نامه، ص ۱۳۵-۹۶.

۱۲۸. فردوسی، ص ۴۱-۳۹.

۱۲۹. تولدکه، «گفتاری در پژوهش شاهنامه»، هزارهٔ فردوسی، ص ۶۲ (ترجمهٔ فارسی، ص ۹۷).

۱۳۰. خالقی مطلق، «گفتاری در پژوهش شاهنامه»، ص ۱۰۷، ح ۲۳؛ همو، «اشتقاق‌سازی عامیانه در شاهنامه»،

ص ۱۶۵-۱۵۸.

۱۳۱. خالقی مطلق، «جهان‌شناسی شاهنامه»، ص ۷۰-۵۵.

۱۳۲. شاهنامه، پنجم ۴/۲؛ ششم ۲۳۷/۶۵۲-۶۵۲؛ هفتم ۱۶۶/۹۷۹-۹۷۸؛ هشتم ۴۱۹/۱۱۳. نیز نک.

خالقی مطلق، یادداشت‌های شاهنامه، بخش دوم، ص ۲۰۴-۲۰۳.

۱۳۳. تولدکه، حماسهٔ ملی ایران، ص ۵۵ و ح ۲ (ترجمهٔ فارسی، ص ۱۰۸ و ح ۱).

۱۳۴. شاهنامه، سوم ۲۸۵/۲۸۸۰-۲۸۷۹؛ هفتم ۳۰۳/۲۶۶۲-۲۶۶۱. نیز نک. صفا، حماسه‌سرایی، ص ۲۰۳؛

یغمائی، فردوسی و شاهنامهٔ او، ص ۱۵-۱۴.

بیشرو خود دقیقی و در عین حال انتقاد از شعر او^{۱۳۵} که نمونه‌ای از صراحت لهجه شاعر است و او با همین صراحت لهجه پادشاهان را به دادگستری می‌خواند^{۱۳۶} و با همین صراحت لهجه پیروان مذهب خویش تشیع را رستگار و پیروان دیگر مذاهب اسلامی را گمراه می‌داند^{۱۳۷} و باکی از این ندارد که چنین سخنی رسماً مخالفت با مذهب سلطانی است که شاعر کتابش را بدو تقدیم کرده است؛ اعتقاد به ماندگاری نام نیک؛^{۱۳۸} رعایت انصاف نسبت به دشمن.^{۱۳۹} البته بسیاری از این مطالب در مأخذ شاعر بوده، ولی او آنها را با اعتقاد کامل سروده و به نوبه خود بر آن افزوده است. از این رو می‌توان برخی اخلاقیات شاهنامه را چون: ستایش کوشش و نکوهش کاهلی، سفارش میانه‌روی، نکوهش آز، ستایش دانش، دعوت به عدالت و همزیستی، مهر به زن و فرزند، میهن‌دوستی، اعتقاد به نژاد، نکوهش شتاب و سفارش درنگ در کارها، ستایش راستی و نکوهش دروغ، نکوهش خشم و حسد، اعتقاد به ناپایداری جهان که در بسیار جاهای کتاب و به‌ویژه در پایان داستانها می‌آید و غیره و غیره را جزو اخلاقیات خود شاعر نیز به شمار آورد.^{۱۴۰} یکی از آشکارترین پدیده شخصیت شاعر خودآگاهی عمیق اوست، چه در باورداشت او به درستی و اعتبار مطالب مأخذ خود^{۱۴۱} و چه در اعتقاد استوار او به جاودانگی اثر خود که در شاهنامه بارها از آن سخن گفته است.^{۱۴۲}

و در پایان، گویا این مرد اخلاق اهل مطایبه نیز بود. برای مثال: مطایبه منوچهر با زال،^{۱۴۳} مطایبه سام و سیندخت با یکدیگر،^{۱۴۴} مطایبه گویو با هوم^{۱۴۵} و مطایبه مادر کفشگر در برابر پادشاه.^{۱۴۶} مجموعه این بینش و اخلاق نسبت به جهان و انسان که سخت صمیمی و به غایت پخته و بسیار شیوا بیان شده، سبب گردیده است که از قدیم به شاعر عنوان حکیم و دانا و فرزانه، یعنی فیلسوف داده‌اند، بی‌آنکه او به مکتب فلسفی خاصی متعلق بوده باشد و یا بر آرای فلسفی و علوم زمانه خود احاطه صددرصد فنی داشته باشد.

۱۳۵. شاهنامه، یکم ۱۳/۱۷۶/۱۰۴۶-۱۰۲۹.

۱۳۶. شاهنامه، ششم ۴۷-۵۸/۱۳۷؛ هفتم ۱۷۴-۱۷۵/۱۰۰.

۱۳۷. شاهنامه، یکم ۹۵-۱۰۴/۱۰.

۱۳۸. شاهنامه، یکم ۱۰۶۱-۱۰۶۲/۱۵۶.

۱۳۹. شاهنامه، سوم ۹۳۷-۹۳۸/۱۶۳؛ چهارم ۱۰۱۴/۶۴.

۱۴۰. برای پژوهش در اخلاقیات شاهنامه می‌توان به اختیاراتی که از آن تهیه کرده‌اند رجوع کرد، مانند اختیارات از علی بن احمد و یا برگزیده فروزانفر در سخن و سخنوران و مانند آنها.

۱۴۱. شاهنامه، یکم ۱۱۳-۱۱۴/۱۲.

۱۴۲. شاهنامه، سوم ۹/۲۰۲، ۱۰-۱۲/۳۸۰؛ چهارم ۶۶-۶۸/۱۷۳؛ ششم ۴۵/۱۳۶؛ هفتم ۷۷۶-۷۷۸/۱۴۸.

هشتم ۲۸۸/۲۸۷-۳۷۰/۳۷۰؛ هجوانه، ص ۹۰، بیت ۱۷. نیز نک. نولدکه، حماسه ملی ایران، ص ۳۵-۳۴ (ترجمه فارسی، ص ۷۲-۷۱).

۱۴۳. شاهنامه، یکم ۱۲۸۸-۱۲۸۹/۲۵۳.

۱۴۴. شاهنامه، یکم ۱۴۰۷-۱۴۰۸/۲۶۲.

۱۴۵. شاهنامه، چهارم ۲۲۷۶-۲۲۷۹/۳۱۷.

۱۴۶. شاهنامه، ششم ۳۴۲-۳۴۸/۴۴۴.

منابع

- اسدی طوسی، ابونصر علی بن احمد، گرشاسبنامه، به کوشش حبیب یغمائی، ج ۲، تهران، ۱۳۵۴.
- بابویه، ابوجعفر الصدوق، اخبار الرضا، به کوشش مهدی حسینی لاجوردی، ج ۲، قم، ۱۳۷۹ ق.
- بغدادی، ابومنصور عبدالقاهر، الفرق بین الفرق، ترجمه محمدجواد مشکور، تاریخ مذاهب اسلام، تبریز، ۱۳۳۳.
- بنداری، فتح بن علی، الشاهنامه، به کوشش عبدالوهاب عزام، ج ۲، تهران، ۱۹۷۰.
- بهار، محمدتقی، فردوسی‌نامه مهر، تهران، ۱۳۷۹.
- تاریخ سیستان، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۱۴.
- تقی‌زاده، حسن، «شاهنامه و فردوسی»، هزاره فردوسی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۳۵-۴۳.
- خالقی مطلق، جلال، «معرفی و ارزیابی برخی از دستنویسهای شاهنامه»، ایران‌نامه ۱۳۶۴/۳-۱.
- _____، «جهان‌شناسی شاهنامه»، ایران‌شناسی ۱/۱۳۷۰.
- _____، «کتابی نظامی به مذهب فردوسی»، ایران‌شناسی ۳/۱۳۷۱، ص ۶۶۴-۶۶۳.
- _____، «اشتیاق‌سازی عامیانه در شاهنامه»، ایران‌شناسی ۱/۱۳۷۸، ص ۱۶۵-۱۵۸.
- _____، سخن‌های دیرینه (سی گفتار درباره فردوسی و شاهنامه)، به کوشش علی دهباشی، تهران، ۱۳۸۱.
- _____، یادداشت‌های شاهنامه، بخش یکم (۱-۲)، نیویورک، ۲۰۰۱؛ بخش دوم، نیویورک، ۲۰۰۶.
- خوافی، فصیح احمد بن جلال‌الدین محمد، مجمل فصیحی، به کوشش محمود فتح، ج ۱، مشهد، ۱۳۴۱.
- دولت‌شاه سمرقندی، تذکرة الشعراء، به کوشش محمد عباسی، تهران، ۱۳۳۷.
- رازی، عبدالجلیل، کتاب النقض، به کوشش جلال محدث، تهران، ۱۳۳۱.
- ریاحی، محمدامین، سرچشمه‌های فردوسی‌شناسی، تهران، ۱۳۷۲.
- _____، فردوسی، تهران، ۱۳۷۵.
- زریاب خوئی، عباس، «نگاهی تازه به مقدمه شاهنامه»، تن پهلوان و روان خردمند، به کوشش شاهرخ مسکوب، تهران، ۱۳۷۴.
- شبانکاره‌ای، محمد، مجمع الانساب (به نقل از سعید نفیسی، «در پیرامون تاریخ بیهقی»، تاریخ بیهقی، ج ۱، ج ۲، تهران، ۱۳۵۲).
- شوشتری، قاضی نورالله، مجالس المؤمنین، ج ۲، تهران، ۱۳۶۵.
- شیرازی، محمودخان، چهار مقاله بر فردوسی و شاهنامه، ترجمه عبدالحمید حبیبی، کابل، ۱۳۵۵.
- صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، تهران، ۱۳۳۳.
- عتبی، ابونصر، تاریخ بیهقی، هاشم بخشهای دهم - دوازدهم تاریخ الکامل ابن اثیر، قاهره، ۱۲۹۰ ق.
- عطار نیشابوری، فریدالدین، الهی‌نامه، به کوشش هلموت ریتز، استانبول، ۱۹۴۰.
- _____، اسرارنامه، به کوشش صادق گوهرین، تهران، ۱۳۳۸.
- _____، مصیبت‌نامه، به کوشش نورانی وصال، ج ۲، تهران، ۱۳۵۶.
- فردوسی، ابوالقاسم، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق، با همکاری محمود امیدسالار (در دفتر ششم) و ابوالفضل خطیبی (در دفتر هفتم)، ۱-۸، نیویورک، ۱۳۶۶/۱۹۸۸ به بعد.
- _____، شاهنامه، به کوشش ژول مل، ج ۱، پاریس، ۱۹۷۶.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان، سخن و سخنوران، ج ۲، تهران، ۱۳۵۰.

محیط طباطبائی، محمد، «دین و مذهب فردوسی»، شاهنامه فردوسی و شکوه پهلوانی (مجموعه سخنرانیهای سومین جشن طوس)، تهران، ۲۵۳۷.

مختاری غزنوی، بهاءالدین عثمان بن عمر، دیوان، به کوشش جلال‌الدین همائی، تهران، ۱۳۴۱.

مستوفی، حمدالله، تاریخ گزیده، به کوشش عبدالحسین نوائی، ج ۲، تهران، ۱۳۶۲.

مهدوی دامغانی، احمد، «مذهب فردوسی»، ایران‌شناسی ۱/۱۳۷۲، ص ۵۳-۲۰.

نظامی عروضی سمرقندی، احمد بن عمر بن علی، چهار مقاله، به کوشش محمد عبدالوهاب قزوينی، برلین، ۱۳۴۵ ق/۱۹۲۷ م.

نظامی گنجه‌یی، الیاس، هفت‌پیکر، به کوشش ه. ریتروی. رییکا، استانبول، ۱۹۳۴.

____، اقبال‌نامه، به کوشش ی. ا. برتلس، باکو، ۱۹۴۷.

____، خسرو و شیرین، به کوشش ل. خه ناقوروف، باکو، ۱۹۶۰.

نقیسی، سعید، «مقدمه» بر حماسه ملی ایران — نولدکه.

یغمائی، حبیب، فردوسی و شاهنامه او، تهران، ۱۳۴۹.

Ateš, A., "Šâh-Nâme' nin Yazılış Tarihi ...", *Türk Tarih Kurumu Belleten* XVIII, 1954.

(ترجمه فارسی: آتش، احمد، «تاریخ نظم شاهنامه...»، ترجمه توفیق سبحانی، سیمرخ ۵/۲۵۳۷، ص ۶۶-۶۲).

Ethé, H., "Firdûsi als Lyriker", *Sitzungsab. d. Bayr. Ak. d. Wiss. zu München* (Phil.-hist. Cl.), 1872, pp. 275-304; 1873, pp. 623-659.

Lazard, G., "Pahlavi/Pahlavâni dans le Šâhnâme", *Studia Iranica* I/1 (1972), pp. 25-41.

(ترجمه فارسی: لازار، زلیبا، «پهلوی، پهلوانی در شاهنامه»، ترجمه ژاله آموزگار، سیمرخ ۵/۲۵۳۷، ص ۶۱-۴۷).

Nöldeke, Th., *Das iranische Nationalepos*, Berlin and Leipzig, 1920.

(ترجمه فارسی: نولدکه، تودور، حماسه ملی ایران، ترجمه بزرگ علوی، با مقدمه سعید نقیسی، ج ۳، تهران، ۲۵۳۷).

____، "Ein Beitrag zur Schahname - Forschung"

هزاره فردوسی، تهران، ۱۳۶۲، ص ۵۸-۶۳ (ترجمه فارسی: نولدکه، تودور، «گفتاری در پژوهش شاهنامه»، ترجمه

جلال خالقی مطلق، سیمرخ ۵/۲۵۳۷، ص ۱۰۷-۹۱).

____، Tabari, *Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sasaniden*, 2. Aufl., Graz, 1973.

(ترجمه فارسی: نولدکه، تودور، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، ترجمه عباس زریاب خونی، تهران، ۱۳۵۸).

Shahbazi, A. Sh., *Ferdowsi: A Critical Biography*, California, 1991.